

قسمت اول

چند بنیاد نظری برای جست‌وجوی هویت ملی

(۱) ناسیونالیسم

یکی از چارچوب‌های نظری و عاطفی‌ای که در بستر آن کوشش شده است، گروهی از انسان‌ها به هویت منسجم و یگانه‌ای دست بیابند و بر بنیاد آن حاکمیت سیاسی و ساختار ملی‌شان را به وجود آورند چارچوب نظری و عاطفی ناسیونالیسم است. برای مزید اطلاع از این نظریه و مشکلات آن، آن را از چند جهت مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱-۱- خاستگاه ناسیونالیسم^۱:

ناسیونالیسم یک نظر و تعبیر ایدئولوژیک، از فرایند توسعه پیچیده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است که نخست در غرب، در قرن هیجده میلادی در کشورهایی چون فرانسه و انگلستان پدید آمد. در قرن هیجده میلادی ناسیونالیسم انگلیس خودش را در آثار لاک، میلتون (Milton)، بلاک استون (Black Stone)، بورکه (Burke) آشکار کرد. این وضعیت مقارن شده بود با انقلاب فرانسه که بر اثر انقلاب یک دولت حقیقتاً ملی به وجود آمده بود. نهادهای سیاسی و اجتماعی سکولاریزه شده و تحول یافته بودند تا به اهداف دولت ملی خدمت کند. اگر خواسته باشیم به پیش‌زمینه و خاستگاه ناسیونالیسم در غرب، درک عمیق‌تری نایل شویم به چندین تجربه مهم که غرب از سر گذرانده است عمیقاً توجه کنیم. این تجربه‌ها عبارتند از وحدت سیاسی - مذهبی اروپا در قرون وسطی توسط کلیسای کاتولیک و امپراتوری مقدس روم، رنسانس، نهضت اصلاح دینی، انقلاب کبیر فرانسه و نهضت روشنگری که اغلب آنها از نظر تاریخی مقدم بر نظریه و گرایش ناسیونالیسم و بعضاً همزمان با آن به وجود آمده‌اند و در تعمیق، بسط و گسترش آن نقش داشته‌اند.

در قرون وسطی کلیسای کاتولیک روم دین و دولت قاره اروپا را یکجا در دست

۱. لازم به ذکر است، در بحث خاستگاه ناسیونالیسم و وجه‌گونگون آن در یادنامه اسناد مزارعی در مقاله‌ای تحت عنوان «اسناد شهید مزارعی و مسأله ناسیونالیسم» آمده است. اما به جهت تناسب آن بحث با موضوع این مقاله و انتشار محدود آن یادنامه این بحث در اینجا مکرراً آورده می‌شود.

داشت تمرکز قدرت و دین در کلیسا به سبب عوامل زیر ممکن شده بود:

اول اینکه چنین گمان می‌رفت که زمین‌های قسمت معظم از این قاره موقوفه کلیسا است و لذا این زمین‌ها و حاکمیت بر آنها از طرف کلیسا به فئودالان محلی و حکومت‌های ناحیه‌ای واگذار می‌شد.

دوم اینکه کلیسا و پاپ متحصراً حق تفسیر کتاب مقدس را داشتند. خارج از کلیسای روم کسی دیگر حق تفسیر کتاب مقدس را نداشتند.

سوم اینکه تنها زبان رسمی دین و کتاب مقدس زبان لاتین بود.

چهارم اینکه تمام حکومت‌های اروپا مشروعیت‌شان را از کلیسا و پاپ کسب می‌کردند.

تمرکز دین و سیاست در دست کلیسا در ظل عوامل یاد شده باعث شده بود که اروپا از وحدت مذهبی، زبانی، فرهنگی و سیاسی برخوردار باشد.

وحدت سیاسی، مذهبی و فرهنگی اروپا به تدریج جای خویش را به ظهور تنوع در مذهب، فرهنگ، زبان و در نهایت ظهور دولت‌های ملی و ناسیونالیستی داده و مفهوم ملت در اروپا نضج گرفت و نظام‌های سیاسی متعددی را در آن سرزمین سامان داد. عواملی که باعث این واگرایی و تنوع و در نهایت ظهور دولت‌های ملی شد می‌توانند از این قرار باشند:

۱- رنسانس به معنای رجوع مجدد به ادبیات، هنر و قوانین عرفی روم قدیم و فلسفه یونان باستان بود که مشخصاً معرف هویت غیرمسیحی ملل اروپایی بود.

به تعاقب حرکت نوزایی یا رجوع مجدد (رنسانس) که از ایتالیا شروع شده بود ملل اروپایی هرکدام هویت خویش را در فلسفه یونانی (تفکر آزاد عقلی)، قوانین عرفی رومی، هنر و ادبیات غیر دینی جستجو می‌کردند و در شناخت پیشینه تاریخی و فرهنگی خودشان نیز برآمدند.

۲- نهضت اصلاح دینی (پروتستانتیسم) حاکمیت کلیسا را مورد انکار قرار دادند، کتاب مقدس را به زبان ملت‌های اروپایی قابل ترجمه دانستند و برای همگان حق تفسیر کتاب مقدس را پذیرفتند. این نهضت باعث شد که قدرت متمرکز کلیسای روم رو به ضعف بگذارد، نحله‌ها و مذاهب گوناگون در سراسر اروپا به وجود آید، جنگ‌های مذهبی طرلانی رخ دهد و به این وسیله مذهب که عامل وحدت بود به عامل نزاع تبدیل شد و به دآوری قوانین عرفی تن در داد، کتاب مقدس را هر یک از ملل اروپایی به زبان ملی و قومی خودشان ترجمه کردند، از این جریان، پادشاهان و قدرت‌های محلی در جهت بیرون رفتن از قدرت کلیسا استفاده برد و ملل اروپایی

را متوجه جهات متمایزکننده خودشان ساختند.

۳- در انقلاب کبیر فرانسه، نهضت روشنگری و رمانتیک قرن هیجده مخصوصاً در فرانسه و آلمان تکیه بر مفهوم ملت صورت روشن تری به خود گرفت و رسماً ناسیونالیسم به مفهوم تکیه بر حاکمیت ملی، منافع ملی و دفاع از حقوق و منافع یک ملت در برابر تهاجم و تجاوزات احتمالی ملت‌های دیگر مطرح شد.

۴- این مفهوم به گفته حمید عنایت «از اواخر قرون نوزده و اوایل قرن بیست وارد آسیا از جمله کشورهای اسلامی شد، در قرن نوزدهم نخستین مواجهه مستقیم مسلمانان با غرب از طریق توسعه طلبی مستقیم غرب آغاز گردید و این مواجهه به زودی در آنان واکنش عاطفی و جمعی را که جوهر جنبش ناسیونالیستی است بیدار کرد» در این رویکرد بر دفاع، استقلال و آزادی ملتی در برابر بیگانگان تأکید می‌شد. در قرن بیستم با انحطاط امپراطوری عثمانی و از بین رفتن تدریجی نظام استعماری، ملل مسلمان یکی پس از دیگر به مقام و منزلت ملیت دست یافتند و مفهوم ناسیونالیسم به معنای تافته جدا بافته بودن یک ملت بر اساس عناصری چون سرزمین، زبان، نژاد و امثال آن، با شعار میهن پرستی و تکیه بر وجوه تمایز مسلمانان از یکدیگر شکل گرفت و مناقشه‌های ایدئولوژیک را میان روشنفکران مسلمان برانگیخت که هنوز هم ادامه دارد و آن ناسازگاری تمایز طلبانه ناسیونالیسم با ندای وحدت طلبانه اسلام تحت عنوان امت اسلامی است.

۱-۲- ناسیونالیسم و وجوه گوناگون آن:

مدلول سیاسی ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) به مفهوم ملت ارتباط دارد؛ چون ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم (Nationalism) از کلمه ملت یا nation گرفته شده است و منسوب به ملت (nation) می‌باشد. ملت به گروهی از انسان‌ها گفته می‌شود که به دلیل پیوندهای متعدد عینی، فکری و روانی از قبیل سرزمین، نژاد، زبان، احساس و اندیشه، مذهب و اعتقادات، فرهنگ و آداب مشترک و نحوه زیست مشابه دارای هویت سیاسی مشترک باشند و از گروه‌های انسانی دیگر متمایز باشند.

ریچارد کاتم نویسنده آمریکایی در اثر خویش به نام «ناسیونالیسم در ایران» برای ناسیونالیسم این تعریف را پیشنهاد می‌کند: «اعتقاد گروه بزرگی از مردم به اینکه جامعه سیاسی و یک ملت‌اند و شایستگی تشکیل دولت مستقل را دارند و مایلند وفاداری به جامعه را در اولویت قرار داده بر سر این وفاداری تا به آخر بایستند.» آنچه را که می‌توان به عنوان شاخص و معرف عام ناسیونالیسم مورد تأکید قرار

داد آن است که در این رویکرد بر آگاهی از تعلق و پیوند گروهی از انسان‌ها تأکید می‌گردد. بر اساس این آگاهی و احساس مشترک است که ملتی شکل می‌گیرد و باعث می‌شود که افراد وابسته به آن ملت تمایلات جمع‌گرایانه و گروهی یافته، حق ملت (جمع) را بر منافع خویش مقدم بدانند و به جای توجه به فرد جامعه را مدنظر قرار دهند و گرایش جمعی را در هر نظامی تمرکز بخشیده و به آن نیرو دهند.

اما عناصر مقوم ملت که احساس مشترک را به وجود می‌آورد می‌تواند نژاد، تاریخ مشترک، زبان، دین، سرزمین مشترک، نحوهٔ زیست مشابه و امثال اینها باشد لکن هیچکدام عنصر مقوم نیست که با نبود آن ملت شکل نگیرد. بلکه آنچه مهم و ضروری است این است که در تشکیل ملت - کشور حضور چند عنصر از این عناصر درک و احساس شود به گونه‌ای که پذیرش، ادراک و احساس آنها از سوی افراد جامعه، احساس و تعلق مشترک را در میان آنان به وجود آورند و احساس کنند که دارای سرنوشت مشترک می‌باشند.

رویکرد مذکور باعث می‌شود که در افراد تمایلات جمع‌گرایانه پدید آید و گروه‌های سیاسی ممکن است از این تمایلات جمع‌خواهانه و توده‌وار در جهت نفی آزادی‌های فردی استفاده کنند و حتی گاهی ممکن است که با افراط در این موضع و تکیه بر یکی از عناصر مقوم ملت به تحقیر و توهین گروه‌های قومی موجود در همان ساختار سیاسی و ملل دیگر پردازند. از این جهت است که ناسیونالیسم در تاریخ اندیشهٔ سیاسی موارد استعمال گوناگون یافته است، به گفته حمید عنایت «اصطلاح ناسیونالیسم گاه به جنبشی اطلاق می‌گردد که از استقلال و آزادی ملتی در برابر متجاوز بیگانه حمایت می‌کند، گاه به بارز روشنفکرانه به تافته جدا بافته بودن یک ملت - یا در صورت افراطی به برتری ملتی بر سایر ملل اطلاق گردد.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱-۲-۱- لیبرال ناسیونالیسم:

همانگونه که گذشت رویکرد ناسیونالیستی بر تمایلات جمع‌گرایانه متکی است و چه بسا که در صورت افراط موجب می‌شود که آزادی‌های فردی و مصونیت اشخاص و حقوق آنان پایمال گردیده و به برتری خواهی قومی و ملی نسبت به اقوام و ملل دیگر تبدیل شود و پدیده‌های ویران‌گری چون استبداد، استعمار، تجاوز و جنگ را پدید آورد.

تکیه بر لیبرالیسم در کنار ناسیونالیسم به این منظور است که از طریق تمایل فردگرایانهٔ لیبرالیسم گرایش جمعی ناسیونالیسم متعادل گردد و ضمناً بر تساهل

و مدارای فرهنگی و مذهبی که از خصوصیات بارز لیبرالیسم است تأکید شود تا از به وجود آمدن رژیم‌های توتالیتر و تمامت‌طلب (مثل نازیسم، فاشیسم و کمونیسم) جلوگیری شود. لیبرال ناسیونالیسم مدعی است که در سیاست‌های داخلی یک کشور، طرفدار استقرار دموکراسی و حفظ آزادی‌های فردی و گروهی است و در سیاست بین‌المللی به حقوق و شخصیت ملل دیگر احترام قایل بوده و خواهان تفاهم بین‌المللی است.

۳-۲-۱- ناسیونالیسم افراطی:

برخی از مکتب‌های سیاسی با تکیه بر اندیشهٔ خلوص نژادی، گوشت، خون یا زبان با تأثر از برخی دیدگاه‌های فلسفی به برتری و اصالت نژاد معتقد می‌باشند و از میان عناصر مقوم ملت بر عنصر نژاد و خون بیشتر تکیه می‌کنند و معتقدند که نژادی خاص از برتری طبیعی برخوردار بوده، ترقی، پیشرفت و کمال عقلی و روحی بشر در سایهٔ حکومت و تسلط آنان تأمین می‌گردد. (راسیسم).

بطور خاص نازیسم از این اندیشه پیروی می‌کرد، نازیست‌ها با تکیه بر نژاد آریین و ژرمن مدعی بودند که سروری و حکومت عالم حق اختصاصی آنان است، مبانی نظری این اندیشه را چند امر قوت و قوام بخشیده بود:

۱- اعتقاد به پیشرفت و ترقی جامعهٔ انسانی یا به عبارت دیگر اعتقاد به تکامل اجتماعی به‌وزان تکامل طبیعی انواع: اینان جامعهٔ بشری را عنصر طبیعی دانسته و آن را محکوم قوانین طبیعی می‌دانستند و برای آن ساختار عرفی - قراردادی و عقلایی قایل نبودند و ارزش‌های مورد احترام بشر را نیز ناشی از سیر طبیعی جوامع و طبیعت می‌دانستند. براساس این دیدگاه جوامع انسانی در سیر طبیعی خود دست به انتخاب تکاملی طبیعی می‌زنند در این انتخاب قوم برتر، فرد شایستهٔ رهبری (فره‌مند) برگزیده می‌شود.

۲- اندیشهٔ تحسین و تقدیس قدرت: نیچه فیلسوف شهیر آلمانی بر اخلاق مسیحی خرده گرفته و آن را اخلاق ضعیف‌پرور می‌دانست و در برابر از قدرت و قدرتمند ستایش کرده است و میزان اندیشه افراد را به میزان قدرت آنها دانسته است و به همین جهت آموزهٔ «ابرانسان» را به مفهوم عالی‌ترین درجهٔ پرورش و یکپارچگی قدرت عقلی، نیرومندی شخصیت و اراده، استقلال، شور، ذوق و تن‌آوری، مطرح کرده است، این اندیشه هم به‌عنوان یک اصل نظری در چارچوب نظری ناسیونالیسم افراطی چون نازیسم پذیرفته شد؛ هرچند که خود نیچه از

۳- اندیشه فلسفی هگل مبنی بر روح ملت‌ها و اینکه ملت عینی و واقعی و به فعلیت رسیده ملتی است که به خود آگاهی رسیده باشد و عقل حرکت تکامل‌یابنده خویش را از طریق «من» انسانی برخی از افراد و از طریق روح به خود آگاه شده‌ای بعضی از ملت‌ها به کمال میرساند، نیز در تدوین چارچوب نظری نازیسم مؤثر بود و نازیست‌ها بر این گمان بودند که این ملت، ملت آلمان است و فرد مورد نظر، که جان جهان وی را چون ابزاری در جهت آشکار ساختن نبوغ و روح ملتی که عقل در آن به خود آگاهی و آزادی رسیده است به کار گمارده است، رهبر آنان هیتلر می‌باشد.

باری، نازیسم یک نوع ناسیونالیسم افراطی است که در آن اعتقاد به برتری و اصالت نژاد در صدر می‌نشیند و به صورت یک ایدئولوژی سیاسی تمامت طلب و توتالیتیر ظهور می‌کند و به عبارتی عناصر مسلط در این نوع از ناسیونالیسم عبارتند از: کیش پرستش رهبر، نژادپرستی و ناسیونالیسم.

۴-۲-۱- ناسیونالیسم قومی و محلی (اقلیت‌های قومی - مذهبی):

در برابر جریان‌های ناسیونالیستی تمامت طلب و عظمت خواه که اقلیت‌های قومی و مذهبی از آن به شدت آسیب می‌بینند، جریان عاطفی هماهنگ‌کننده‌ای در میان اینها به وجود می‌آید که بیشتر جنبه دفاعی دارد و بر وجوه متمایزکننده خودشان تأکید ورزیده و به کلی از جریان اکثریت جدا می‌افتند و برای حفظ هویت قومی و مذهبی شان می‌کوشند و گاهی در این راه دچار فاجعه‌های عظیم انسانی نیز می‌شوند. نظام‌های سیاسی‌ای که از ایدئولوژی ناسیونالیسم نژادی و فرهنگی متأثرند تلاش می‌کنند که به تمامی مردم کشور خویش صورت واحد و یکسان از فرهنگ، نژاد و زبان ببخشند، این کار با تحمیل زبان واحد، آداب و سنن قوم غالب، مذهب غالب و امثال آن صورت می‌گیرد و گاهی حتی این مقصود را با تصفیه خونین نژادی و مذهبی نیز به انجام می‌رسانند.

در برابر چنین وضعیتی، گروه‌های قومی و مذهبی‌ای که در اقلیت قرار دارند برای حفظ هویت قومی، زبانی و مذهبی شان می‌کوشند گروه‌های ناسیونالیستی‌ای را که بر وجوه متمایزکننده آنان تکیه دارند به وجود آورند، اینان نیز ممکن است که به دام همان تفکر قوم غالب گرفتار آیند و از اصالت نژاد، خون و سرزمین مشترک و امثال آن

۱. کیت آنسل - پیروان هیچ انگار تمام عیار مقدمه‌یی بر اندیشه سیاسی نیچه، محسن ثلاثی (تهران، انتشارات خجسته، ۱۳۷۵) ص ۱۴۰ - ۱۳۸.

بپردازند و خود را از اقتدار و سلطه گروه بزرگتر (یعنی قوم ...) جدا سازند. او در مجموع بر این نکته تأکید می‌کند کسانی که در جستجوی هویت و انسجام قومی و ملی خویش و ارزش‌های آنند، می‌بایست همواره هویت ملی، میراث تاریخی مربوط به آن و جنبه‌های تاریک و ضداخلاقی آن را بر بنیاد ارزش‌های فراقومی و جهانی، برخاسته از عقلانیت روشنگری نقد کنند.

براین اساس او به این نکته دقیق اشاره می‌کند که هر ملت و فردی مسؤول گذشته فرهنگی، سیاسی ای قوم و ملت خویش است که او به نحوی از آن متأثر است. لذا استدلال می‌کند که آلمانی‌ها نمی‌توانند به استناد اینکه خوشبختانه پس از سپری شدن عصر هیتلر زاده شده‌اند، خود را از هرگونه مسؤولیتی در جنایات فاشیسم بری بشمارند، چرا که به اعتقاد او حتی کسانی که بعدها به دنیا آمده‌اند در شکلی از زندگی پرورش یافته‌اند که در آن، آن جنایات ممکن بوده است.

در یک کلام اصل نظری با اهمیت یورگن هابرماس یکی برخورد انتقادی عقلانی (نه عقل‌ابزاری معطوف به هدف، بلکه گفتگوی عقلانی‌ای که در آن گروه‌های مختلف انسانی در اتخاذ اهداف و ارزش‌های فراقومی و راه و وصول بدانها مشارکت جویند؛ یعنی به تعبیر او «عقل ارتباطی»^۱) نسبت به هویت قومی و ملی و ارزش‌های آن صورت گیرد و همواره هویت در این بستر جستجو شود و دیگر اینکه او در برابر این دیدگاه غالب دولت‌ها و پاره‌ای از مورخین که در بررسی تاریخی در پی ایجاد آگاهی ملی یکپارچه بوده (چنانچه که در سلطه انحصاری گرایش ناسیونالیستی بر تاریخ‌نگاری مشاهده می‌شود) بطور یک‌بعدی بر هویت قومی خاص، وابسته به قدرت دولتی تبلیغ می‌کنند از «کثرت‌گرایی» دفاع می‌کند، نسبت به یک‌دست کردن تاریخ و یک‌بعدی نمودن آن، برای احیای هویت ناسیونالیستی سنتی دیدگاه انتقادآمیز دارد.^۱

۲- ناکارکردی ناسیونالیسم:

علاوه بر تزلزل ارزش‌های اخلاقی ناسیونالیسم و نقش منفی آن، در برابر ارزش‌های اخلاقی و عمومی و جهانی که در قسمت قبل از دیدگاه هابرماس توضیح داده شد و همواره پاره‌ای از متفکران بوده‌اند که این‌گونه از انتقادات را بر ناسیونالیسم داشته‌اند (که موجب سلب حقوق افراد به جهت اصل وحدت ملی و انحصاری‌گری تنگ‌نظرانه بوده، مانع از برابری، آزادی فردی می‌شود) از دو جهت

۱. رابرت هولاب؛ یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی، دکتر حسین بشیریه، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۵) ص

بر ناکارکردی ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی تکیه شده است: یکی در کشورهای جهان سوم، به خصوص در کشورهای عربی؛ که روزی ناسیونالیسم در این کشورها به مثابه ایدئولوژی رهایی بخش از سلطه امپریالیسم، مورد استقلال و تشخیص ملی تلقی می شد و جنبش هایی در این بستر ایدئولوژیک به راه افتاده بودند نه تنها مشکلی از این کشورها حل نکرد بلکه سرانجام آن جنبش ها به حکومت های فاسد و خودکامه منتهی شد. دیگر این که در کشورهای توسعه یافته اروپای غربی، آمریکا، جنوب شرق آسیا عموماً و در پاره ای از کشورهای در حال توسعه این گرایش و نظر به وجود آمده است که وجود دولت های ملی ای کوچک نه تنها مانع از پیشرفت سریع مادی بلکه مانع از حل مسایل گوناگون نظم و همکاری بین المللی است و به همین جهت به تکوین واحدهای سیاسی بزرگتر تمایل نشان می دهند. ساموئل هانتینگتون، محقق و صاحب نظر در روابط بین الملل و مبتکر نظریه مشهور برخورد تمدن ها، نظر به وجود همین گرایش ها و نظرها، این نظریه را ارایه داده است که در جهان بعد از جنگ سرد، به جای واحد ملت - کشور، واحدهای تمدنی مبنای تشکیل واحدهای سیاسی - اقتصادی خواهد بود.

۳- ندای وحدت طلبانه اسلام و تمایز طلبانه ناسیونالیسم:

سومین چالش عمده ای که در برابر ناسیونالیسم در خصوص کشورهای اسلامی وجود دارد تناقض ایدئولوژیک بین اسلام و ناسیونالیسم است. بطور عمده بین اندیشه اسلامی آنگونه که در سطح تشریح از سوی عده ای از متفکران مسلمان مطرح شده و تجربه تاریخی ناسیونالیسم و صورت بندی نظری آن از سوی سکولاریست ها و علمایی ها در کشورهای اسلامی در چندین دیدگاه مهم اختلاف وجود دارد. این دیدگاه ها بعداً توضیح داده خواهد شد.

از سوی دیگر، عملاً اقوام مسلمان در طی قرن اخیر میلادی به مقام و موقعیت ملی دست یافته اند و به پنجاه واحد ملت - کشور تقسیم شده اند و جنبش هایی چون جنبش خلافت که می خواستند در چارچوب نظام سیاسی ای خلافت امت اسلام را یکپارچه کنند به شکست انجامید. کشورهای مسلمان هم اکنون عموماً آنچنان بر مرزهای ملی، تابعیت و قوانین و حقوق مربوط به آن، منافع ملی و هویت متمایز قومی و فرهنگی شان تأکید می کنند که حتی در خاستگاه اولیه ناسیونالیسم یعنی ملل اروپایی دیده و شنیده نشده است. از طرف سوم تعبیرهای ایدئولوژیک وحدت خواهانه ای از نظریه سیاسی اسلام و ایدئولوژی های وارداتی دیگر چون

و فراگیر شهروندی فی المثل با ایده نابرابری زن و مرد و امثال آن سازگاری ندارد؛ نسبت اصل فراگیر شهروندی با قومیت و هویت قومی این است که شهروندی از هویت قومی فراتر می رود که از آن به «تعالی شهروندی» تعبیر شده است. توضیح این که حوزه عمومی و عرصه اجتماعی اساساً به حقوق شهروندی تعلق دارد و بالطبع شهروند است که در این حوزه باید دخالت کند؛ قومیت و امثال آن مربوط به حوزه زندگی خصوصی است.

براین مبنا، فرارفتن از هویت قومی (تعالی شهروندی) به این معناست که افراد قطع نظر از قومیت، خصوصیات فرهنگی و تعلق ایدئولوژیک خود و حتی ملیت خویش از حقوق سیاسی مساوی با دیگران بهره مند بوده و می توانند در حوزه عمومی مشارکت مؤثر داشته باشند.

این نظریه به دو نحو قرائت شده است: یکی قرائتی است که برحسب آن، ملیت به عنوان امری که شهروندی در سطح آن پدید می آید تلقی می شود. به عبارت دیگر، ملیت مقدم بر شهروندی وجود دارد که نتیجه یک تاریخ است و شهروندی وابسته به این ملیت است اما این طور نیست که همواره وابسته بدان باشد و تنها از آن طریق تجلی یابد بلکه می تواند از آن فراتر رود. مع هذا ملیت میان شهروندی و احساس تعلق به اجتماعی که جامعه سیاسی را شکل می دهد توازن برقرار می کند. برحسب این نظریه، قومیت، ملیت و فرهنگ های متنوع همه حفظ می شود اما می توان از همه اینها برحسب ایده شهروندی فراتر رفت. قرائت دوم از یورگن هابرماس است که از وطن پرستی خردورزانه متکی به قانون اساسی صحبت می کند که به تمایلات قومی و امثال آن بی توجهی می کند. تفاوت این دو نظریه در این است که اولی در عین اینکه تعالی از تمایلات ملی و قومی را توصیه می کند به تمایلات ملی، قومی و فرهنگی به عنوان واقعیت های اجتماعی که نمی توان آنها را به کلی نادیده گرفت تأکید می کند و اذعان می کند که این واقعیت های اجتماعی را نمی توان نفی کرد و فراتر رفتن از این تمایلات نباید به هر قیمتی تمام شود. اما دیدگاه دوم علایق و تمایلات یاد شده را به پای خردورزی سیاسی متکی به قانون قربانی می کند به گراپیشات و هسته های فرا عقلانی فرهنگ ها بی توجهی می کند و فرض را بر این می گیرد که رفتارها می تواند کاملاً معطوف به اهداف معقول عقلانی شود. اما مشکل عمده نظریه شهروندی این است که در جوامعی که از اکثریت بزرگ قومی و اقلیت های قومی و مذهبی دیگر تشکیل شده اند، افراد منسوب به اقلیت های قومی صرفاً از طریق انتخابات دموکراتیک به حقوق شان نمی رسند و همواره در این قاعده بازی، بازنده اند.

اینجاست که برخی صاحب نظران در صدد برآمده‌اند که از حرمت، هویت و حقوق فرد در پناه گروه دفاع کنند و برای حصول به این مقصود به ترتیباتی چون پلورالیسم (کثرت‌گرایی سیاسی و فرهنگی) و جامعه مدنی توسل جست‌ه‌اند.

۲-۲- کثرت‌گرایی: پلورالیسم (کثرت‌گرایی) از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی نظریه‌ای است که به منظور تبیین چگونگی رابطه دولت مدرن با فرد و گروه ارایه شده است و از دیدگاه ایدئولوژیک، غرض از آن، ترتیباتی است برای توزیع قدرت سیاسی بین گروه‌های مستقل از دولت و از یکدیگر و در نهایت امر جلب علاقه و مشارکت فرد در صحنه سیاست‌گذاری است. پیش‌فرض‌ها و ویژگی‌های عمده پلورالیسم را می‌توان بدین شرح برشمرد:

۱- تکثر و تنوع منابع قدرت فرض اصلی دیدگاه پلورالیستی است. هیچ جامعه‌ای آن‌گونه که پیروان حاکمیت مطلق می‌گویند یکدست و یکپارچه نیستند، عقاید و اهداف مختلف وجود دارد. افراد عموماً تمایل دارند که در گروه‌های محدود بر محور اهداف و خواسته‌های مذهبی، فرهنگی، آموزشی، حرفه‌ای و اقتصادی مجتمع شوند؛ به عبارت دیگر نفس تکثر و تنوع در جامعه یک واقعیت تاریخی و عینی است.

۲- از دیدگاه تاریخی می‌توان گفت که ترس از افزایش هراس‌انگیز قدرت دولت‌های تک‌ملیتی (Nation State)، تمامت‌خواهی و یکسان‌سازی مطلقه آن موجب روی‌آوری به پلورالیسم شده است و هم می‌توان آن را نقدی بر مفهوم سنتی دموکراسی دانست که در آن از مشارکت توده مردم در زندگی سیاسی سخن گفته می‌شد. اما در آن این مشکل وجود داشته است که گروه‌هایی از توده مردم از قبیل اقلیت‌های قومی و مانند آن هیچ‌وقت نمی‌توانستند به حق‌شان برسند. برطبق نظریه پلورالیسم «دموکراسی» به مفهوم متداول و واقعی تنها چیزی جز تعدد گروه‌های قدرت و احتمال دست به دست شدن قدرت سیاسی میان آنها نیست، در حالی که «دیکتاتوری» به معنای سلطه گروه واحد است. برحسب این نظریه، قدرت سیاسی (در جامعه کثرت‌گرا) فرایند پایان‌ناپذیر رقابت و سازش میان نیروهای مختلفی است که نماینده علایق و منافع اجتماعی گوناگون مانند گروه‌های قومی و مذهبی، صنعتی و تجاری و جنبش‌های کارگری است.

۳- حکومت متمرکز و جامع‌القوا هرچند به‌ظاهر انتخابی باشد در حقیقت با توسعه قدرت دولت و عدم شکل گروه‌های متنوع مقتدر از حالت منتخب‌بودن مردم بیرون می‌رود. برحسب نظریه پلورالیسم فرد براساس علایق خود می‌تواند به راحتی

یکی از سؤالات این است که ایجاد این اقتدار بر چه مبنایی باشد؛ هويت ملی، اعتقاد اسلامی، ایدئولوژی بشری و... و یا ترکیبی از اینها؟

۲- هويت های متمایز قومی و ملی که در جهان اسلام به وجود آمده است و حتی غالباً در درون یک کشور نیز وجود دارند؛

۳- ایدئو حقوق شهروندی که مبتنی بر برابری افراد از حیث عقیده، دین، جنسیت و نژاد است؛

۴- کثرت‌گرایی سیاسی و فرهنگی که مبتنی بر این فرض است که اولاً تعدد یک واقعیت اجتماعی است و ثانیاً از لوازم دموکراسی است و برای توزیع عادلانه قدرت و جلوگیری از تمرکز آن مهم است و دولت باید حافظ منافع آن چیزی باشد که از کنش و واکنش این گروه‌ها به دست می‌آید؛

۵- جامعه مدنی که مبتنی بر پذیرش کثرت‌گرایی و ایدئو شهروندی است و به معنای نوعی انفکاک بین دو ساحت انسان است؛ ساحت متقدمی که حاکی از فرد مستقل، متعقل و خودآگاه است و به منافع شخصی خود می‌اندیشد و ساحت متأخری که از جمع چنین افرادی به وجود می‌آید که به ضرورت حفظ مصلحت جمعی خودآگاه می‌شوند.

دولت مدرن با اتکا به این ساحت متأخر زاده می‌شود و برای محافظت از این مصلحت جمعی ساخته می‌شود. نظر به تقدم فرد بر دولت جامعه مدنی جایی است که در آن افراد و گروه‌ها مستقل از قدرت سیاسی می‌توانند تصمیم بگیرند و تصمیم دولت را تحت تأثیر قرار دهند.

تمامی این تمهیدات نظری (به جز اولی) و شیوه‌های قانونی و هنجارهای سیاسی و عرفی‌ای ناشی از آنها اساساً در پی محافظت از فرد و گروه از اعمال خشن و یکسان‌ساز قدرت متمرکز دولت مدرن و گسترش آزادی‌های فردی و گروهی است. برای اندیشه اسلامی چه در سطح نظری و در سطح راه‌کارهای عملی، هنجاری و قانونی حل مشکل قدرت سیاسی مدرن (در عین تکیه بر لزوم اقتدار سیاسی به منظور محافظت از مصلحت عموم و اینکه ابزاری لازم برای پیشرفت و توسعه است) یک مسأله جدی است. اول باید دید چه مشکلات عمده‌ای در تفکر اسلامی در پذیرش تجربه بشر جدید در این مسأله که فهرست‌گونه یادآوری شد، وجود دارد؟

هویت متمایز قومی و ملی: در خصوص هويت متمایز ملی و قومی باید گفت که تجربه مسلمانان در این موضوع در دو قرن اخیر متنوع بوده است؛ از جهتی در پاره‌ای

از کشورهای اسلامی با تکیه به هویت ملی - اسلامی برای رهایی از استبداد و استعمار مبارزه شده است. از جهت دیگر در برخی از وجوه خود در قالب ایدئولوژی ناسیونالیستی و سکولار درآمده است. متفکران مسلمان بین اسلام و ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی سکولار از جهاتی ناسازگاری دیده است. البته برخی از وجوه ناسیونالیسم همانگونه که متفکران مسلمان اذعان داشته‌اند به دلیل خصلت‌های تاریک و تنگ‌نظرانه‌اش با ارزش‌هایی که دین اسلام سفارش می‌کند تعارض غیر قابل حل دارند، دیدگاه ناسیونالیستی‌ای که مبتنی بر برتری‌خواهی قومی، زبانی و منطقه‌ای است از این قبیل است. از این جمله است ناسیونالیسم فرهنگی‌ای که اسلام را ماهیثاً دین عربی تلقی می‌کند که همان روح عربیت است که به صورت اسلام ظاهر شده است (پیدا است که این نظر الحادی است) و یا ناسیونالیسمی که اسلام را فرهنگی بیگانه و تحمیل شده بر فرهنگ خود پنداشته و در جستجوی رنسانس دیگر و مراجعه به هویت قبل از اسلام خویش‌اند. گذشته از این‌ها مواردی است که گفته می‌شود بین اسلام و تفکر تمایز طلبانه ملی تعارض‌هایی وجود دارد. اما باید گفت فرض تعارض، مبتنی بر قرائت و نظری خاص راجع به اندیشه سیاسی اسلام و قلمرو آن است و بر همین مبنا نظریاتی راجع به اندیشه سیاسی و قلمرو دین وجود دارد که برحسب این نظریات جمع بین هویت ملی و هویت و اعتقاد فراگیر اسلامی ممکن دانسته می‌شود. نگارنده این مطلب را در مقاله‌ای دیگر بطور ناقص بحث کرده است.^۱ در اینجا به اهمیت بنیادی این مسأله اشاره می‌کند که بر مبنای تحلیل روشن و شفاف از قلمرو دین راه استفاده از راه‌حل‌های عقلانی و عقلایی بشری قابل انعطاف در حل مشکل معیشت که از جمله مشکل قدرت و حاکمیت است روشن می‌شود. بر این مبنا اگر به دقت تحلیل شود مسأله تشکیل حاکمیت و اقتدار سیاسی بر مبنای هویت متمایز کننده قومی و ملی و یا هویت فراگیرتر از آن از نظر عقلی و ارزش داور اخلاقی معطوف به این جهت است که کدام یک بیشتر به گسترش عدل، ارزش‌های انسانی، عزت و اقتدار مسلمین و مهار قدرت متمرکز و بهبود زندگی افراد می‌انجامد و مسأله برحسب شرایط تغییر می‌کند و یک مسأله متغیر است.

حقوق شهروندی و کثرت‌گرایی سیاسی: در خصوص ایده حقوق شهروندی که مبتنی بر آزادی فردی و برابری افراد است می‌توان گفت که ادیان توحیدی به خصوص دین اسلام به این ایده کمک کرده است؛ با نظریه توحید، بنیاد نظری‌ای